

خشونت و جنسیت (تجربه زیسته زنان و مردان شهرستان پاوه)

دکتر جعفر هزارجریبی^۱ و رحمت میرزایی^۲

تاریخ وصول: ۹۵/۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۷

چکیده:

خشونت خانگی واقعیتی دردناک است که بر تمام زوایای زندگی قربانیان خود اثر گذاشته است. هدف تحقیق حاضر، بررسی رابطه‌ی بین تجربه‌ی زیسته و مشاهده‌ی خشونت زنان و مردان در دوران کودکی در خانواده بر خشونت خانگی در سال ۱۳۹۴ در شهر پاوه می‌باشد. مطالعه به روش پیمایشی بوده و از ابزار پرسشنامه برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است. حجم نمونه ۲۰۰ نفر است که با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای انتخاب گردیده است. جهت تحلیل داده‌ها از آزمون ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است. نتایج نشان داد که بین «تجربه‌ی خشونت زنان در دوران کودکی» با «شاخص و ابعاد خشونت در خانواده» رابطه‌ی مستقیم و معنی‌داری وجود دارد یعنی هر چه تجربه‌ی خشونت زنان در دوران کودکی در خانواده‌ی پدری بیشتر بوده میزان خشونت علیه آنان نیز بیشتر است؛ همچنین نتایج نشان داد که همبستگی معنادار و مستقیمی بین تجربه‌ی خشونت مردان در خانواده و خشونت علیه زنان وجود دارد. یعنی هر چه تجربه‌ی خشونت مردان در دوران کودکی در خانواده‌ی پدری بیشتر بوده میزان خشونت آنان در خانواده نسبت به زنانشان بیشتر است. در نتیجه می‌توان گفت که مشاهده و تجربه‌ی بدرفتاری فرد در دوران کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز توسط مرد و آموختن تحمل توسط زن می‌شود.

مفاهیم کلیدی: خشونت خانگی، تجربه‌ی زیسته، زنان، مردان، خانواده

^۱ استاد گروه تعاون و رفاه اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی jafar_hezar@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکتری رفاه اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی و مربی دانشگاه پیام نور (نویسنده‌ی مسئول)
rm_1983@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

مهم‌ترین نهاد اجتماعی هر جامعه‌ای خانواده است. خانواده مهم‌ترین آژانس اجتماعی کننده‌ی افراد محسوب می‌شود. فرد در خانواده به وجود می‌آید، رشد می‌کند و اجتماعی می‌شود و برای ورود به جامعه‌ی بزرگتر آماده می‌گردد. خانواده برای انجام رسالت‌های کلیدی‌اش باید کانونی پر از مهر، محبت، آرامش و احساس امنیت و نشاط باشد. نتیجه‌ی خانواده‌ی سالم، جامعه‌ی سالم است. اما معضلاتی در خانواده وجود دارد که نتایج آن دامن‌گیر جامعه و افراد می‌شود. یکی از مهم‌ترین معضلاتی که خانواده با آن مواجه است بحث بدرفتاری در خانواده است. یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین نوع بدرفتاری در خانواده خشونت علیه همسر است. خشونت، رفتاری است که برای آسیب رساندن به دیگری از کسی سر می‌زند و دامنه‌ی آن از تحقیر و توهین، تجاوز، ضرب و جرح تا تخریب اموال و دارایی و قتل گسترده است (صدیق سروستانی، ۱۳۸۶: ۱۱۳).

خشونت از جمله مسائل اجتماعی است که در تمام مناطق جغرافیایی و در میان تمام گروه‌های دینی، نژادی و در تمامی سطوح تحصیلی، شغلی، اقتصادی و اجتماعی مشاهده می‌شود؛ و آنگونه که تصور می‌شود، فقط محدود به خشونت فیزیکی و بدنی نمی‌شود (رضاپور، ۱۳۹۵: ۱۲۴). در این راستا خشونت‌های خانگی علیه زنان از جمله مسائل و مشکلاتی است که زندگی بسیاری از زنان را در طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی به نوعی متأثر می‌سازد. از متداول‌ترین خشونت‌ها خشونت خانگی است که غالباً توسط نزدیک‌ترین افراد خانواده مانند شوهر به وقوع می‌پیوندد (جانسون^۱ و جانسون، ۲۰۰۰). خشونت خانگی عبارت است از «رفتارهای هجومی و سرکوبگرانه از جمله حملات فیزیکی (جسمی)، جنسی و روانی و همچنین اعمال فشار اقتصادی توسط هر فرد بالغ و جوان نسبت به فردی که با او ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد» (پورنقاش تهرانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۲۹).

خشونت از هر نوع باعث می‌شود که قربانی از ارزش و اعتبار انسانی خالی شود و جراحات جسمی و ضربه‌های روحی حاصل از آن تبعات فراوانی برای زندگی فرد قربانی دارد. بر اساس گزارش بانک جهانی، تجاوز و خشونت خانگی بیش از بیماری‌هایی نظیر سرطان سینه و رحم، زایمان‌های دردناک و تصادف سبب از بین رفتن سلامتی زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله می‌شود و از طرفی خشونت علیه زنان تأثیر منفی بر سایر اولویت‌های بهداشتی

^۱ Janson & janson

مهم نظیر سلامت و ایمنی مادران، تنظیم خانواده، پیشگیری از بیماری‌های مقاربتی و ایدز و بهداشت روانی دارد. اعمال خشونت علاوه بر آسیب مستقیم در اثر ضربه‌های جسمی، بر بهداشت روانی و اعتماد به نفس زن لطمه می‌زند (همان). از طرفی طبق آیات و روایات مختلف، هیچ‌گونه تفاوتی در خلقت زن و مرد نبوده و نه فقط زن برای مرد آفریده بلکه آنها برای هم آفریده شده‌اند (اعراف، ۱۸۹). ولی با وجود این خشونت نسبت به زنان بالاست و به آنها با دید جنس دوم نگاه می‌شود (زارع شاه‌آبادی و ندرپور، ۱۳۹۳: ۹۴).

امروزه حدود نیمی از جمعیت کره‌ی زمین را زنان تشکیل می‌دهند که متأسفانه در طی تاریخ مورد بی‌مهری فراوان قرار گرفته‌اند و معمولاً از خشونت همسرانشان در امان نبوده‌اند، با وجود اینکه دوش به دوش مردان در اجتماع و خانواده فعالیت می‌کنند. از طرفی شدت خشونت علیه زنان تابع هنجارها و ارزش‌های اجتماعی هر جامعه است و نوع برداشت آن بستگی به نوع فرهنگ جامعه دارد. توجه‌ی جدی به این شکل از خشونت به عنوان یک معضل حقوقی و اجتماعی در چند دهه‌ی گذشته مطرح شده است (اعزازی، ۱۳۸۵: ۲۰۱). طبق مطالعه‌ای که سازمان جهانی بهداشت در مورد میزان خشونت خانوادگی در چندین کشور انجام داده، میزان شیوع آن از ۱۳ تا ۷۱٪ متغیر بوده است (دیوریس و واتس^۱، ۲۰۱۱: ۸۰). بر اساس آمار منتشر شده سازمان بهداشت جهانی (۱۹۹۷) از هر سه زن یک زن در طول زندگی خود مورد خشونت خانگی واقع می‌شود و حدود چهار میلیون از زنان آمریکایی در طول ۱۲ ماه حداقل یک بار مورد ضرب و شتم شوهرانشان قرار می‌گیرند (احمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۰۲). نتایج مطالعه‌ای در زمینه‌ی خشونت خانگی که با همکاری سازمان جهانی بهداشت انجام شده بود، نشان داد که میزان شیوع خشونت خانگی علیه زنان توسط شریک نزدیک در طول زندگی از ۱۵٪ در ژاپن تا ۷۱٪ در اتیوپی متفاوت است و شیوع خشونت جسمی و جنسی اعمال شده بین ۴٪ تا ۵۴٪ بوده است (آئودی و همکاران^۲، ۲۰۰۸: ۸۸۶). با وجود آمار و ارقام موجود درباره‌ی وضعیت خشونت در جهان، متأسفانه در ایران در این مورد گزارش مشخصی وجود ندارد. بدلیل اینکه یکی از ویژگی‌های اصلی خشونت علیه زنان، پنهان بودن آن از نظر خانواده‌ها و هم از نظر دولتهاست؛ این پرهیز در هر جامعه دلایل خاص خود دارد و با شرایط اجتماعی و زندگی فردی زنان در هر جامعه متناسب است. تعداد زیادی از محققان بین تجربه‌ی خشونت در کودکی (شامل شاهد بودن خشونت یا از نظر فیزیکی مورد سوء

^۱ Devries & watts

^۲ Audi & et al

استفاده قرار گرفتن) و ارتکاب خشونت در بزرگسالی ارتباطی را گزارش کرده‌اند و این پدیده غالباً انتقال بین نسلی خشونت یا پرخاشگری نامیده می‌شود. یکی از مکانیزم‌های فرض شده چنین انتقالی، یادگیری مشاهده‌ای است که اغلب به‌عنوان یادگیری از طریق الگوی دارای دیدگاه یادگیری اجتماعی توصیف می‌شود. نظریه‌ی یادگیری اجتماعی بیان می‌کند که کودک نه تنها ارتکاب خشم را یاد می‌گیرد بلکه هنگامی که آن را پاداش‌دهنده می‌بیند، نسبت به آن نگرش مثبت نیز خواهد یافت. این مطلب بیان می‌کند که کودکانی که شاهد خشونت هستند یا مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، راه حل تعارض و الگوهای ارتباطی مخربی را می‌آموزند (مارل می؛ کریستف کارن و هنینگ کریس^۱، ۲۰۰۷: ۵۲۵). به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند. او معتقد است مشاهده و تجربه‌ی بد رفتاری از ناحیه‌ی پدر و مادر در کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز توسط مرد و آموختن تحمل توسط زن می‌شود (ساعتچی، ۱۳۷۷: ۹۹). از این‌رو بچه‌هایی که مادران آن‌ها مورد آزارهای فیزیکی پدرشان قرار می‌گیرند در معرض خطر بالاتری برای انتقال رفتارهای خشونت‌آمیز به نسل بعدی قرار دارند (انجمن روانشناسی آمریکا، ۱۹۹۶: ۵۲۷). بنابراین خشونت به صورت رفتاری اکتسابی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و انسجام خانواده را بر هم می‌زند. به‌عبارتی یادگیری خشونت توسط فرزندان و کاربرد آن در زندگی آتی خود نسبت به زن و همسر، از تأثیرات منفی خشونت خانگی بر کودکان و نوجوانان در خانواده می‌باشد (صابریان؛ آتش نفس و بهنام، ۱۳۸۳: ۱۱۶).

لذا پژوهش حاضر به بررسی انواع خشونت و میزان آن در خانواده در شهر پاوه می‌پردازد و در صدد این است که تا چه میزان مشاهده و تجربه‌ی خشونت زوجین در دوران کودکی با خشونت علیه زنان در شهر پاوه رابطه دارد. شهر پاوه از نظر جغرافیایی، یکی از شهرستان‌های استان کرمانشاه است که در جنوب غربی آن قرار دارد، علت انتخاب شهر پاوه بر اساس تجارب زیسته و علمی محقق به چند دلیل بوده است، یکی اینکه اکثر تحقیقات در مراکز استان‌ها انجام شده و طرح ملی انجام شده در زمینه‌ی خشونت خانگی علیه زنان نیز به مطالعه‌ی خشونت در مرکز استان (کرمانشاه) پرداخته است؛ دوم اینکه شهر پاوه شهر کوچکی است و در شهرستان‌های کوچک به علت فشار عرف و شرم و حیا زنان ممکن است نتوانند خشونت اعمال شده بر علیه خود را بروز دهند و همچنین این

^۱ Murrell Amy & Christoff Karen & Henning Kris

^۲ American Psychological Association

امکان وجود دارد که زنان خشونت را امری بدیهی بدانند زیرا در چنین مناطقی آگاهی‌های اجتماعی و حقوق زنان آن چنان بالا نیست که حقوق فردی و اجتماعی خود را بشناسند و این امر می‌تواند سبب سرپوش گذاشتن بر خشونت و ادامه‌ی خشونت پنهان در منطقه باشد. علت دیگر انتخاب شهر پاره به سبب بافت سنتی آن نسبت به شهرهای بزرگ‌تر است. اگر چه از طریق تأثیر رسانه‌ها تغییراتی در زندگی و افکار صورت گرفته اما زنان و مردان همان نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای خود را ایفا می‌کنند که این امر در شهرهای بزرگ‌تر کمتر به چشم می‌خورد و تغییر نقش‌های زنان و مردان را بیشتر می‌توان دید. از این‌رو تحقیقی در مورد تجربه زنان و همسران آنها از خشونت در خانواده‌ی پدری و تأثیر آن بر خشونت خانگی ضروری به نظر می‌رسد؛ لذا سؤال اساسی پژوهش این است که آیا تجربه و مشاهده‌ی خشونت در دوران کودکی با خشونت علیه زنان رابطه دارد؟ یا به عبارت دیگر آیا شاهد و قربانی خشونت بودن در کودکی پیش‌بینی کننده‌ی خشونت خانگی است؟

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

شربتیان و طوافی (۱۳۹۴)، نیز در تحقیقی تحت عنوان تحلیل جامعه‌شناختی خشونت خانگی علیه زنان به مطالعه‌ی جامعه‌شناختی خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن در محیط خانه با استفاده از روش پیمایشی در میان زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله‌ی شهر ملایر پرداخته‌اند؛ یافته‌های تحقیق آنها نشان می‌دهد خشونت‌های عاطفی، کلامی و روانی شایع‌ترین نوع خشونت علیه زنان است و خشونت‌های جنسی، فیزیکی، اقتصادی در سطح متوسط ارزیابی شده‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که متغیرهای پایگاه اقتصادی - اجتماعی، تجربه‌ی خشونت، نگرش مردسالارانه و تحریک شوهر تأثیر معناداری بر خشونت خانگی دارند (شربتیان و طوافی، ۱۳۹۴).

مقصودی و همکاران (۱۳۹۴)، هم در مقاله‌ای به بررسی خشونت خانگی علیه زنان باردار و عوامل مؤثر بر آن در شهر کرمان با استفاده از روش پیمایشی پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که بیشتر خشونت‌های وارد بر این زنان به ترتیب خشونت روانی - کلامی، خشونت فیزیکی و خشونت جنسی بوده و بین خشونت شوهران علیه زنان باردار با متغیرهای اعتماد زوجین به یکدیگر، روابط جنسی و اجتماعی رضایت‌بخش و

همکاری زوجین با یکدیگر همبستگی معنی داری وجود دارد (مقصودی و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۸-۵۳).

درخشان پور و همکاران (۱۳۹۳)، نیز در مقاله‌ای با عنوان شیوع خشونت خانگی علیه زنان در بندرعباس به بررسی خشونت خانگی و انواع آن پرداخته و بیان کرده‌اند که خشونت خانگی متداول‌ترین نوع خشونت علیه زنان است که اثر منفی بر سلامت روانی و اجتماعی مادران، کودکان، خانواده و جامعه دارد؛ همچنین بیان داشته‌اند شایع‌ترین نوع خشونت علیه این زنان، خشونت روانی (۵۴ درصد) بوده است و خشونت کلامی، فیزیکی و جنسی به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار داشته‌اند (درخشان پور و همکاران، ۱۳۹۳).

همچنین قاسمی (۱۳۹۲)، در پژوهش خود تحت عنوان بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده (با تأکید بر نقش نظام اقتداری در خانواده) به بررسی عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر این پدیده پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد نگرش مردسالارانه، تجربه و مشاهده‌ی خشونت، نظام اجتماعی سنتی و فقدان منابع قدرت، تأثیر معناداری بر خشونت علیه زنان دارد و همچنین رابطه‌ی معناداری بین خشونت علیه زنان و سنین مختلف به دست آمده است (قاسمی، ۱۳۹۲).

معینیان (۱۳۹۱)، نیز در تحقیقی به بررسی خشونت علیه زنان در خانواده (با نگاهی به جامعه‌ی ترکیه) پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد مشکلات اقتصادی مانند فقر یا بیکاری، مصرف الکل به وسیله‌ی شوهر، برآورده نشدن انتظارات مربوط به نقش‌های جنسیتی توسط زن یا شوهر و دخالت دیگران در امور زندگی از عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان هستند (معینیان، ۱۳۹۱).

ب) تحقیقات خارجی

وانداند و همکاران^۱ (۲۰۱۵)، در مقاله‌ای با عنوان وضعیت اقتصادی جامعه و خشونت علیه زنان در بنگلادش به بررسی روابط سطوح خانگی و اجتماعی بین درآمد و خشونت علیه زنان در بنگلادش پرداخته‌اند. نتایج نشان می‌دهد که «درآمد خانواده، رابطه‌ی منفی با خطر تجربه‌ی خشونت علیه زنان دارد. سکونت در خانواده‌ی کم درآمد و زندگی در جامعه‌ای با درآمد کم، رابطه‌ای با خطر تجربه‌ی خشونت علیه زنان ندارد» (وانداند و همکاران، ۲۰۱۵).

^۱ Vander Ende & et al

بالدري و همکاران^۱ (۲۰۱۵)، در پژوهش خود تحت عنوان او که کسی نیست. فقط یک زن است! درجات پایین انسانیت و خشونت علیه زنان، به مطالعه‌ی درجه‌ی انسانیت و تمایل افراد برای کمک و حمایت هنگام اعمال خشونت علیه زنان بستگی دارد. نتایج نشان داده است «زنی که اتهام را می‌پذیرفت از درجه‌ی انسانیت پایین و حمایت کمتری نسبت به زنی که این موضوع را انکار می‌کرد، برخوردار می‌شد» (بالدري و همکاران، ۲۰۱۵).

همچنین کراوس و همکاران^۲ (۲۰۱۵) در مقاله‌ای تحت عنوان چرا زنان اغلب خشونت علیه زنان متأهل را بیشتر از مردان توجیه می‌کنند؟ آنها میزان یافتن دلیل موجه برای کتک زدن مردان در هر دو جنس را مقایسه کرده و ارزیابی کرده‌اند که آیا تفاوت‌های تجربه‌ی کودکی و منابع و محدودیت‌های بزرگسالی این تفاوت‌ها را توجیه می‌کنند یا نه؟ «در همه‌ی وضعیت‌ها، زنان نسبت به مردان، دلیل بهتری برای کتک زدن زن یافته بودند. در بین زنان، بین این دو رابطه‌ی منفی وجود داشت» (کراوس و همکاران، ۲۰۱۵).

همچنین طبق پژوهش‌های آترایا و همکاران^۳ (۲۰۱۵)، تحت عنوان عوامل مؤثر در خشونت علیه زنان متأهل در نپال، به بررسی عوامل اجتماعی مؤثر در خشونت علیه زنان پرداخته‌اند. نتایج نشان داد که ۲۸/۳۱ درصد جمعیت در سال گذشته خشونت را تجربه کرده بودند. «بیسوادی زنان، وضعیت پایین اقتصادی، سابقه‌ی خشونت در خانواده و نبود استقلال در تصمیم‌گیری با خشونت رابطه نشان داد (آترایا و همکاران، ۲۰۱۵).

در تحقیقی دیگر کیم^۴ (۲۰۰۹)، با عنوان وقوع خشونت خانگی و اثرات آن بر روی سلامت روانی و اجتماعی زنان در کره‌ی جنوبی، به بررسی نقش خشونت علیه زنان بر سلامت روانی، اجتماعی آنها پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که «میزان وقوع خشونت‌های روانی، فیزیکی، جنسی، از جانب شوهر در بین زنان کره‌ی جنوبی به ترتیب ۲۶/۴ درصد، ۲۹/۵ درصد و ۳/۷ درصد است؛ همچنین، رابطه‌ی معناداری بین مشاهده و تجربه‌ی خشونت در خانواده‌ی پدری با خشونت علیه زنان بدست آمده است» (کیم، ۲۰۰۹).

¹ Baldry & et al

² Krause & et al

³ Atteraya & et al

⁴ Kim

با توجه به تحقیقات انجام شده، تفاوت این تحقیق در این است که بر خلاف اکثر تحقیقاتی که در ایران انجام شده و بیشتر از تبیین‌های روانشناسی برای بررسی و مطالعه‌ی این پدیده بهره گرفته شده است. این تحقیق سعی دارد که از بعد جامعه‌شناختی به تحلیل اثر تجربه‌ها و مشاهده‌ی خشونت زنان و مردان در خانواده‌ی پدری بر خشونت خانگی و اثر و رابطه‌ای که هر یک از متغیرها بر انواع خشونت علیه زنان دارند بپردازد.

چارچوب نظری پژوهش

در متون تخصصی، خشونت معادل واژه‌ی *violence* بکار می‌رود که به معنای زور، عنف، شدت و سختی است. کمیته‌ی بین‌المللی خشونت علیه زنان، خشونت خانگی را چنین تعریف کرده است: «هر نوع خشونت میان همسران فعلی و قبلی در روابط صمیمی، در هر زمان و مکانی که اتفاق بیفتد؛ این خشونت ممکن است شامل خشونت فیزیکی، جنسی، عاطفی اقتصادی و اجتماعی باشد».

خانم رادهیکا کوما^۱ کمیساریای حقوق بشر در سال ۱۹۹۴ نیز خشونت را به صورت «خشونت جسمی، جنسی و روانی که در خانواده رخ می‌دهد، توصیف می‌کند اما آن را محدود به موارد یاد شده نمی‌داند بلکه، ضرب و شتم، سوء استفاده‌ی جنسی از دختر بچه‌ها در محیط خانواده، خشونت مربوط به جهیزیه و مهریه، تجاوز زناشویی و سایر اعمال سنتی آزاردهنده‌ی زنان، خشونت غیر همسر و خشونت وابسته به استثمار را نیز شامل می‌شود (ارجمند سیاهپوش و دشتی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۹۳). گیدنز، خشونت خانوادگی را تجاوز فیزیکی که توسط یک عضو خانواده علیه عضو یا اعضای دیگر صورت می‌گیرد، تعریف کرده است (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۳۸).

خشونت‌های خانوادگی (خشونت علیه زنان) را می‌توان به انواع زیر طبقه‌بندی کرد:

- ۱- خشونت فیزیکی (جسمی): «که در واقع اقدام فیزیکی برای آسیب رساندن، ترساندن یا کنترل کردن همسر است» (اعزازی، ۱۳۸۳: ۸۱).
- ۲- خشونت روانی^۲: «رفتار خشونت‌آمیزی که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند».

^۱ Radhekakoma

^۲ psychological violence

۳- *خشونت اقتصادی (مالی)*^۱: «در بسیاری از نقاط جهان، زنان نیروی کار بی‌جیره و موجب هستند و چنانچه مردان خانواده نخواهند از خود سخاوتی نشان دهند، ادامه‌ی زندگی زنان به مخاطره می‌افتد» (همان: ۲۰۹).

۴- *خشونت جنسی*^۲: «که این خشونت ممکن است در حیطه‌ی زندگی خصوصی، زناشویی و خانوادگی اتفاق بیفتد و به صورت الزام، به تمکین از شوهر یا رابطه‌ی محارم با یکدیگر در حلقه‌ی خویشاوندی علیه زن اعمال شود» (کار، ۱۳۸۱: ۳۴۶).

نظریه‌های مختلفی در سطح خرد، میانه و کلان در حوزه‌ی خشونت خانگی وجود دارند. «تیین‌های نخستین خشونت علیه زنان، متأثر از رویکردهای آسیب‌شناختی است و از این دیدگاه، رفتارهای نابهنجار، نشانگر نوعی بیماری یا اختلال است که نیاز به درمان و روان‌درمانی دارد» (گیلز^۳، ۱۹۹۹: ۳۴۹). نظریه‌های زیستی، روانشناختی، به تحلیل‌های مثبت و کارآمدی از چگونگی و علت خشونت تأکید می‌کنند، اما در سطح تحلیل خشونت خانوادگی ناکام می‌مانند و نمی‌تواند توضیح دهند که چرا این ویژگی‌های زیستی، روانشناختی و غریزی، عمدتاً در مردان منجر به خشونت می‌شود. در سطح کلان نیز نظریه‌هایی وجود دارند که تکیه‌ی آنها بیشتر بر عوامل فرهنگی، ویژگی‌های ساختاری خانواد و رفتارهای خارجی است. تبیین پدیده‌ی خشونت علیه زنان در رویکرد جامعه‌شناختی (کلان) نیز به وسیله‌ی نظریه‌های مختلف چون نظریه‌ی کارکردگرایی، منابع که بر سطح کلان و ساختارهای پهن دامنه‌ی نظام اجتماعی در تحلیل و تبیین علت‌ها، عوامل و پیامدها و ویژگی‌های خشونت خانگی تأکید دارند، مورد تحلیل قرار گرفته است. اساسی‌ترین بحث قدرت در روابط خانوادگی در چارچوب نظریه‌ی منابع مطرح شده است. تغییرپذیری نقش و منابع قدرت در خانواده که عموماً توسط ایجاد زمینه‌های شغلی و تحصیلی برای زنان به وجود می‌آید، از دیگر عواملی است که منجر به خشونت علیه زنان می‌شود. این بحث نظریه‌ی منابع را پیش می‌کشد.

ویلیام گود^۴ (۱۹۷۱)، اولین کسی بود که نظریه‌ی منابع را در مورد خشونت مطرح کرد. «بر اساس این نظریه، هر گاه منابع در دسترس افراد بیشتر باشد، کمتر از دیگران به اعمال قدرت به روش خشونت فیزیکی دست می‌زنند؛ زیرا منابع متعدد دیگری دارند که از طریق آن قادر به اعمال قدرت هستند؛ اما افرادی که دارای رتبه‌ی پایین اجتماعی و

^۱ financial brutality

^۲ sexual violence

^۳ Gilles

^۴ Good

اقتصادی هستند، از زور بدنی استفاده می‌کنند؛ چون سایر منابع در اختیارشان برای رسیدن به اهدافشان ناکافی است» (هافمن؛ دمو و ادواردز^۱، ۱۹۹۴؛ اندرسون و بوشمن^۲، ۲۰۰۴). بر اساس این نظریه میزان قدرت در یک خانواده، به یک همسر امکان می‌دهد که منابع بیشتری را به دست آورد. «میزان قدرت در خانواده‌ی پدرسالار و در تمامی خانواده‌ها، به وسیله‌ی مقایسه‌ی میزان منابع و شرایط زندگی آنها مشخص می‌شود. شوهران قدرت را به وسیله‌ی برتری مهارت‌هایشان در مقایسه با زنان خود به دست می‌آورند» (حضور، ۱۳۸۵: ۸۲).

تبیین پدیده‌ی خشونت علیه زنان در نظریه‌ی فمینیستی^۳ نیز بر این فرض استوار است که «خشونت علیه زنان بخصوص خشونت خانگی، ریشه در فرهنگ و ساختار سیاسی جامعه دارد که پدرسالاری را تشویق می‌کند و زنان در روابط صمیمی، تحت سلطه‌ی مردان قرار می‌گیرند» (راموس و کارلسون^۴، ۲۰۰۴). «دیدگاه فمینیستی، تسلط مرد و اجتماعی شدن جهت استفاده از قدرت را منشأ خشونت می‌داند. این دیدگاه بیان می‌کند خشونت خانگی نتایج پدرسالاری و تسلط مرد و نابرابری جنسی است» (زاوالا^۵، ۲۰۰۷: ۸). تئوری سطح میانه نیز که عموماً از دیدگاه روانشناسی اجتماعی به پدیده‌ی خشونت علیه زنان نگاه می‌کند، تعامل افراد با محیط اجتماعی را منبع خشونت می‌داند (شربتیان و طوافی، ۱۳۹۴: ۱۹۷). بخش عمده‌ای از پژوهش‌های مرتبط با حوزه‌ی خشونت خانگی از جمله این پژوهش در پارادایم روانشناسی اجتماعی، در پایه‌ی فرضیه‌هایی است که از یادگیری یا انتقال میان نسلی خشونت دفاع می‌کند.

تبیین و تفسیر خشونت مورد توجه نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف بوده است. هر یک از نظریه‌های موجود در این زمینه تلاش کرده‌اند از دیدگاه خود به مسئله‌ی خشونت بپردازند و متغیرهایی را که می‌توانند بر خشونت تأثیرگذار باشند، شناسایی کنند. از آنجا که در این پژوهش هدف، بررسی اثر تجربه‌ی خشونت زنان و همسرانشان در خانواده بر خشونت خانگی می‌باشد چارچوب نظری تحقیق تلفیقی از نظریه‌های ۱- یادگیری اجتماعی، ۲- جامعه‌پذیری جنسیتی و ۳- انتقال بین نسلی خواهد بود که در ادامه به شرح آنها می‌پردازیم.

¹ Hoffman, Demo & Edwards

² Anderson & Bushman

³ Feminist Theory

⁴ Ramos & Carlson

⁵ Zavala

نظریه یادگیری اجتماعی:

نظریه یادگیری اجتماعی^۱ مرهون تحقیقات آلبرت باندورا^۲ (۱۹۷۱)، است «بر اساس این نظریه، نه انگیزه‌های فطری معطوف به خشونت و نه سائق پرخاشگری ناشی از ناکامی، ریشه‌ی پرخاشگری است، بلکه انسان‌ها همدیگر را مورد حمله قرار می‌دهند چون:

- ۱- از تجربیات گذشته واکنش‌های پرخاشگری را یاد گرفته‌اند.
- ۲- برای انجام اعمال پرخاشگرانه، انتظار پاداش گوناگون داشته یا به دست می‌آورند.
- ۳- یا شرایط اجتماعی خاص آنها را به سمت پرخاشگری سوق می‌دهد» (باندورا، ۱۳۷۲).

در این نظریه باندورا بر روند فراگیری و یادگیری خشونت از طریق مشاهده و تقلید، تأکید می‌ورزد. «از دیدگاه او، رفتار از طریق تقلید رفتار اعضای خانواده یا دیگران و هم از طریق تجربه‌های مستقیم فرا گرفته می‌شود و فرودستی زنان به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده است» (باندورا، ۱۹۷۱: ۴۵). رد^۳ نیز معتقد است همه‌ی رفتارها و اعمال افراد در زندگی تحت تأثیر الگوها و نمونه‌ها هستند. او می‌گوید تقلید امری اجتماعی بنیادی است و بر روابط بین افراد حاکم است (رد، ۲۰۰۰). به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند. مشاهده و تجربه‌ی بدرفتاری از ناحیه‌ی پدر و مادر در کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز توسط مرد و آموختن تحمل توسط زن می‌شود (ساعتچی، ۱۳۷۷: ۹۹).

به نظر باندورا اگر کودکان در مقابل رفتار خشونت‌آمیز خود تشویق شوند و پاداش بگیرند، ویژگی‌های مراحل بعدی زندگی آنها بر این اساس رقم می‌خورد. به نظر متخصصین، مشاهده یا تجربه‌ی هر گونه بدرفتاری در دوران کودکی، کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در آینده تمایل به رفتار خشونت‌آمیز را در وی بر می‌انگیزد (معینیان، ۱۳۹۱: ۱۳۹).

۱- مورد خشونت قرار گرفتن یا مشاهده‌ی خشونت برای کودک به یک مدل تبدیل می‌شود. مشاهده‌ی هر گونه رفتار بد یا خوب پدر و مادر در ضمیر ناخودآگاه کودک جای می‌گیرد و هنگامی که شرایط ایجاب کند؛ الگوی عمل قرار می‌گیرد (سوی آسلان، ۲۰۰۳: ۱۰۲؛ به نقل از معینیان).

^۱ social learning theory

^۲ Bandura

^۳ Red

- ۲- مشاهده و تجربه‌ی مدام و پی‌درپی خشونت از طرف کودک، باعث تقویت، تحکیم، و جا افتادن گرایش به خشونت در شخصیت وی می‌شود.
- ۳- براساس تجربه‌ی رفتار تهاجم‌آمیز از طرف کودکان، باور به خطرناک بودن محیط و ادراک بدبینانه‌ای نسبت به دنیا در کودک شکل می‌گیرد.
- ۴- عادت به بیان احساسات منفی نه با گفتار، بلکه با رفتار در کودک شکل می‌گیرد (وطنداش، ۲۰۰۳: ۸).

نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی:

دوبار از جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی به‌عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد می‌کند. به اعتقاد وی، شخصیت دختران و زنان می‌توانست بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل گیرد مشروط به اینکه دختر بچه‌ها از ابتدا با همان توقعات و پاداش‌ها و همان سخت‌گیری‌ها و آزادی‌هایی تربیت می‌شدند که برادرانش تربیت می‌شوند (بستان، ۱۳۸۲: ۱۱). نحوه‌ی برخورد والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکال به نفس و استقلال بیشتر از پسر مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار می‌رود که سازش کنند، صلح‌جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند، مهربان و مراقبت‌کننده باشد (راس، ۱۳۸۶: ۲۷۵)؛ بنابراین می‌توان گفت جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده از سوی دیگر می‌تواند در حکم بسترهای نابرابر جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی که در آن مردانگی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای معمولی حضور و اشتغال دارند (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۱۲۸). بر اساس این نظریه، فرایند جامعه‌پذیری در خانواده گرایشات جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه‌ی مرد و مطیع بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً از زنان تصویر آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم رسم کرده است و در چنین شرایطی زنان، نقش جنسیتی سنتی پایگاه مطیع بودن خود را در مقابل نقش سلطه‌گرای مرد می‌پذیرند. مطابق این دیدگاه، خشونت رفتاری است که یاد گرفته می‌شود و معمولاً در جوامع مجبور کردن زنان و خشونت علیه آنها مشروع و یکنوع رفتار طبیعی است.

واکنش‌های جنسیتی سنتی خشونت را تشویق می‌کند. اگر چه این درست است که خشونت به الگوهای یاد گرفته شده در فرهنگ مرتبط است؛ نمی‌شود صرفاً فهم خود را از خشونت به مناسبات میان شخصی و جامعه‌پذیری محدود کنیم. از طرفی چنین رویکردی، بدون فهم این مطلب، که چگونه مفاهیم فرهنگی در مورد مردانگی و زنانگی از موقعیت زنان و مردان در جامعه نشأت می‌گیرد، ناقص است.

نظریه انتقال بین نسل‌ها:

بر اساس این نظریه، که بر پایه‌ی نظریه‌ی یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در هنگام خردسالی در خانواده خشونت را تجربه می‌کنند نسبت به افرادی که تجربه‌ی کمی دارند یا اصلاً تجربه‌ی خشونت ندارند احتمال بیشتری دارد که در زندگی خانوادگی خویش خشونت بکار برند. خانواده نهاد و گروه اجتماعی است که افراد در آن نقش‌های جنسیتی مثل، شوهر، همسر (زن)، والدین و کودک را یاد می‌گیرند. خانواده نخستین مکانی است که افراد یاد می‌گیرند چگونه با انواع استرس‌ها، بحران‌ها و ناکامی‌ها برخورد کنند و در بسیاری از موارد خانه مکانی است که شخص برای نخستین بار خشونت را تجربه می‌کند. بنابراین افراد در خانواده نه تنها رفتار خشن را می‌آموزند بلکه یاد می‌گیرند که چگونه خشن بودن را توجیه کنند (گلز، ۱۹۹۹: ۱۱).

همچنین، بر اساس نظریه‌ی یادگیری، یادگیری نقش‌های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می‌گیرد. والدین برای رفتاری که به گمان آن‌ها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می‌دهند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آن‌ها فرق می‌گذارند. کودک «پسر» یا «دختر» بودن را متناسب با رفتاری که پاداش می‌گیرد می‌آموزد و یاد می‌گیرد آن برجسب را به خود هم بزند و برای آن ارزش مثبت قائل شود. بنابراین نظریه، هویت جنسیتی پس از جا افتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد و این در سن معینی رخ نمی‌دهد (گرت، ۱۳۸۰: ۳۵).

بوبرگمن، روانکاو سوئدی، نیز در توضیح علت اعمال خشونت در تمامی خانواده‌ها بر نقش عوامل فردی تأکید می‌کند. او نشان می‌دهد در خانواده‌هایی که اعضای آن خود در دوران کودکی در معرض خشونت قرار گرفته‌اند (شاهد خشونت پدر و مادر بوده و یا خود مورد خشونت واقع شده‌اند) احتمال بروز خشونت و یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر است. به عبارت روشن‌تر، آنان خشونت را طبیعی و عادی می‌پندارند (درویش‌پور، ۱۳۷۸: ۵).

سان کین^۱ (۱۹۸۵)، دریافت که ۴۵٪ مردان آزارگر شاهد آزار مادرشان به وسیله‌ی پدرشان بوده‌اند و ۶۶٪ زنان قربانی، شاهد خشونت در کودکی خود بوده‌اند (نظری جیرانی، ۱۳۷۸: ۴).

از سوی دیگر استراوس و همکاران (۱۹۸۰)، گزارش کرده‌اند که پسران و دختران والدین آزارگر نقش والد همجنس خود را در بزرگسالی ایفا می‌کنند و در ضمن این کودکان برای پریشانی دیگران در مدرسه، عاطفه‌ی نامتناسب از خود نشان می‌دهند. جفی (۱۹۹۰)، می‌گوید که دختران نوجوان با در معرض بودن و دیدن آزار مادر به وسیله‌ی پدر، از مردان برای ازدواج، سلب اعتماد کرده و یا در نهایت خودشان هم در روابط مشترک‌شان قربانی خواهند شد (همان).

با توجه به نظریه‌ی یادگیری اجتماعی می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرد در خانواده و از طریق جامعه‌پذیری و کنش‌های متقابلی که با والدین و همسالان و محیط مدرسه دارد، به تدریج نقش‌های جنسیتی را فرا می‌گیرد. با قبول تعارضاتی که در قبول این نقش وجود دارد، معمولاً دختران کوچک از همان ابتدا فرا می‌گیرند که نقش جنسیتی زن بزرگسال، همراه با پذیرش فرودستی نسبت به مردان و وابستگی به آنها است. در عین حال آنها می‌آموزند که در مقام زن، برای دفاع از خود در مقابل خشونت امکانات محدود دارند. پسران نیز نقش‌های جنسیتی خود، یعنی نقش مرد بزرگسال را فرا می‌گیرد و متوجه می‌شوند که مردان و پسران برتر از زنانند و باید به دنبال امیال و آرزوهای خود باشند، برای کسب آن بکوشند و بتوانند دیگران را تحت نظارت قرار دهند؛ همچنین یاد می‌گیرند که پسران باید در فعالیت‌های خاص مردانه برنده شوند؛ اما اگر باختند، باخت خود را بدون اشک و گریه قبول کنند. این روند، همراه با یادگیری خشونت خانوادگی از طریق مشاهده و تجربه، باعث انجام دادن رفتار خشن در خانواده خواهد شد (اعزازی، ۱۳۸۰: ۶۱-۶۰). همچنین تعدادی از پژوهش‌ها نشان داده است که اعمال خشونت رفتاری اکتسابی است و خشونت‌های خانگی که شخص در دوران کودکی به‌عنوان ناظران اولیه شاهد آنها بوده و یا خود قربانی آن خشونت‌ها شده است، پیامدهای سوئی بر آینده‌ی وی می‌گذارد و شخص با یادگیری رفتار خشن، آن را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند (مولوردی، ۱۳۷۸: ۲۲).

^۱ Son Keen

فرضیات پژوهش

- ۱- تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی توسط زن اثر مثبت بر میزان خشونت خانگی دارد.
- ۲- تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی توسط مرد اثر مثبت بر میزان خشونت خانگی دارد.

تعریف مفاهیم

- *خشونت روانی و عاطفی*: منظور از خشونت روانی در این تحقیق رفتارهایی مانند داد و فریاد کردن، تمسخر در جمع، تحقیر وضعیت جسمانی و ظاهری، دشنام و ناسزا، تهدید قربانی به استفاده از خشونت، تحقیر اندام و ظاهر زن، تحقیر از طریق انتقاد و سرزنش خانواده و دوستان، تهدید به طلاق یا ازدواج مجدد، نگاه تحقیرآمیز به زن، متهم کردن زن به تنبلی و بی‌تفاوتی و تصمیم‌گیری در کلیه‌ی امور مربوط به خانواده است.
- *خشونت فیزیکی یا جسمی*: منظور از خشونت جسمی اعمالی نظیر این موارد می‌باشد: هل دادن، لگد زدن، ضربه زدن، کشیدن موی سر و لباس، سیلی زدن، حمله با چوب، کابل و وسایل خطرناک مثل کارت، کتک زدن در حد کبودی، خون مردگی و صدمات جدی (شکستن دست و پا) است.
- *خشونت جنسی*: منظور از خشونت جنسی ارتباط جنسی بدون تمایل همسر و ابراز نارضایتی از رابطه‌ی زناشویی بصورت تحقیرآمیز است.
- *خشونت اقتصادی*: منظور از خشونت اقتصادی کلیه‌ی رفتارهای خشونت‌آمیزی است که از سوی مرد در مقابل همسر صورت می‌گیرد و شامل ندادن خرجی و برآورده نکردن نیازهای مالی زن در صورت داشتن درآمد کافی، ندادن خرجی، کنترل دائمی مخارج زن و وادار کردن زن به رفتار مطابق میل مرد است.
- تجربه‌ی خشونت داشتن زن و مرد*: افراد طی فرایند جامعه‌پذیری در خانواده و با الگوپذیری از والدین و مشاهده‌ی خشونت در خانواده، رفتارهای خشونت‌آمیز را فرا می‌گیرند. این رفتارهای خشونت‌آمیز ممکن است از ناحیه‌ی پدر و مادر در مقابل هم باشد و یا خود فرد از طرف یکی از آنها تحت اعمال خشونت‌آمیز قرار گرفته باشد. در این تحقیق این تجربه شامل مشاهده‌ی دعوای پدر و مادر، کتک خوردن یا تحقیر شدن از طرف والدین، کتک خوردن از برادر یا خواهر و مشاهده‌ی کتک خوردن مادر می‌شود.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش کمی دارای انواع مختلفی می‌باشد. یکی از انواع پرکاربرد این روش، روش پیمایش است. مک نیل معتقد است که پیمایش اجتماعی روش گردآوری حجم وسیعی از اطلاعات به شکل آماری از تعداد زیادی از مردم در زمان نسبتاً کوتاه می‌باشد (مک نیل، ۱۳۸۶). در این پژوهش با توجه به گستردگی جمعیت مورد مطالعه از روش پیمایشی استفاده شده است؛ و چون در یک مقطع زمانی معین صورت گرفته است مطالعه‌ای مقطعی تلقی می‌شود. تحقیق حاضر با توجه به اینکه رابطه‌ی یک متغیر با چند متغیر دیگر را می‌سنجد از نوع همبستگی است.

جامعه‌ی آماری این پژوهش شامل کلیه‌ی زنان متأهل ساکن در شهر پاوه بوده که حداقل یک سال از ازدواج آنها گذشته باشد؛ که طبق آخرین سرشماری نفوس و مسکن (۱۳۹۰)، تعداد افراد جامعه‌ی مورد مطالعه، ۶۴۰۰ نفر بوده و حجم نمونه نیز با استفاده از فرمول کوکران برابر ۲۰۰ نفر انتخاب شده‌اند.

روش نمونه‌گیری مورد استفاده، روش نمونه‌گیری تصادفی چند مرحله‌ای می‌باشد. بدین صورت که در ابتدا شهر پاوه از طریق نقشه‌ی جغرافیایی به پنج منطقه‌ی شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز تقسیم شده، سپس از بین هر منطقه با استفاده از روش نمونه‌گیری سیستماتیک نمونه‌ها انتخاب و پرسشنامه به صورت مصاحبه‌ای پر شد. ملاحظات اخلاقی در این نوع مطالعه رعایت شده است. یافته‌های پاسخگویان بر اساس آمار توصیفی و استنباطی و با استفاده از آماره‌ی ضریب همبستگی پیرسون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. برای تعیین اعتبار پرسشنامه نیز از روش اعتبار صوری استفاده شده به این صورت که پرسشنامه‌ی تهیه شده، توسط اساتید و متخصصان مربوطه مورد تأیید قرار گرفته است؛ پایایی تحقیق بر اساس استفاده از تکنیک آلفای کرونباخ برای تمامی شاخص‌ها در حد مطلوبی بوده است؛ به عبارتی گویه‌های موجود در پرسشنامه از همسازی بالایی جهت سنجش برخوردارند؛ همچنین پایایی کل تحقیق بر اساس جدول آلفای کرونباخ برای متغیرهای مستقل و وابسته برابر ۰/۸۲ بود که نشان از پایایی و ثبات خوبی است. در این پژوهش برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار آماری *SPSS ۱۸* استفاده شده است.

جدول ۱: ضریب آلفای کرونباخ متغیرهای مستقل و متغیرهای وابسته

متغیرها	تعداد گویه	مقدار آلفای کرونباخ
خشونت علیه زنان (کل)	۲۷	۰/۸۲
خشونت فیزیکی	۶	۰/۷۸
خشونت روانی	۱۴	۰/۸۰
خشونت اقتصادی	۴	۰/۷۹
خشونت جنسی	۳	۰/۷۵
تجربه و مشاهده‌ی خشونت زن	۴	۰/۷۶
تجربه و مشاهده‌ی خشونت مرد	۴	۰/۷۴

یافته‌های پژوهش

بر اساس یافته‌های توصیفی میانگین سنی نمونه‌ها ۳۷ سال با محدوده‌ی ۱۷ تا ۷۰ سال بود و میانگین سن ازدواج آنها ۱۸ سال برآورد شد. از نظر تحصیلات ۱۲ درصد بیسواد، ۲۴ درصد ابتدایی و راهنمایی، ۴۲ درصد دیپلم و تنها ۱۹ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. اغلب زنان (۸۴/۵ درصد) خانه‌دار هستند و تنها ۱۵/۵ درصد شاغل‌اند. همچنین بر اساس یافته‌های توصیفی میانگین سنی همسران ۴۳/۳۸ سال با محدوده ۲۲ تا ۸۷ سال بود. از نظر تحصیلات ۹/۵ درصد بیسواد، ۱۴ درصد ابتدایی، ۱۸ درصد راهنمایی، ۳۲/۵ درصد دیپلم، و ۲۶ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. وضعیت شغلی همسران نیز ۳۷/۵ درصد آنها شغل دولتی و ۶۲/۵ درصد آنها شغل غیر دولتی داشتند.

جدول ۲: آماره‌های توصیفی ابعاد خشونت علیه زنان

ابعاد	میانگین	انحراف معیار	چولگی	ماکزیمم	مینیمم
خشونت روانی	۲۱/۲۶	۹/۰۵	۲/۹۶	۷۵	۱۴
خشونت فیزیکی	۶/۶۷	۳/۱۳	۷/۱۱	۳۴	۶
خشونت جنسی	۲/۶۵	۱/۷۰	۳/۳۹	۱۲	۲
خشونت اقتصادی	۲/۵۲	۱/۲۱	۳/۷۰	۱۲	۲
خشونت کل	۳۳/۰۵	۱۲/۸۶	۴/۱۴	۱۳۳	۲۴

همان‌طور که جدول ۲ نشان می‌دهد در بین متغیرهای پژوهش خشونت خانگی علیه زنان (کل) با میانگین ۳۳/۰۵ و در بین ابعاد نیز خشونت روانی با میانگین ۲۱/۲۶، خشونت

فیزیکی با میانگین ۶/۶۷، خشونت جنسی با میانگین ۲/۶۵، خشونت اقتصادی با میانگین ۲/۵۲ میزان خشونت را در جامعه‌ی مورد مطالعه نشان می‌دهد. بر اساس نتایج جدول از بین خرده مقیاس‌ها خشونت روانی دارای بالاترین میانگین و خشونت اقتصادی دارای کمترین میانگین است.

از آنجایی که سطح سنجش متغیرهای اصلی فاصله‌ای بوده‌اند؛ لذا از آزمون همبستگی پیرسون برای بررسی رابطه‌ی بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته خشونت علیه زنان استفاده شده است.

فرضیه‌ی ۱: تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی توسط زن اثر مثبت بر میزان خشونت خانگی دارد.

جدول ۳: ضریب همبستگی بین متغیر تجربه‌ی خشونت پاسخگو در دوران کودکی و خشونت

علیه زنان

آزمون آماری	خشونت روانی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی	خشونت کل
ضریب همبستگی	۰/۱۹۰	۰/۱۳۴	۰/۱۶۶	۰/۱۲۵	۰/۲۱۱
سطح معنی‌داری	۰/۰۰۷	۰/۰۵۹	۰/۰۲۰	۰/۷۷	۰/۰۰۳
تعداد نمونه	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰

یافته‌های جدول که ضریب همبستگی بین متغیر «تجربه‌ی خشونت زنان در دوران کودکی» با «شاخص و ابعاد خشونت در خانواده» را نشان می‌دهد حاکی از آن است که همبستگی مستقیم و معنی‌داری بین تجربه‌ی خشونت زنان در خانواده مبدأ و خشونت روانی (۰/۰۰۷)، خشونت جنسی (۰/۰۲۰) و خشونت کل (۰/۰۰۳) وجود دارد. اما بین تجربه‌ی خشونت زنان در خانواده‌ی پدری با خشونت اقتصادی و خشونت فیزیکی رابطه‌ی معنی‌داری وجود ندارد؛ بنابراین چون خشونت کل (۰/۰۰۳) می‌باشد می‌توان گفت با اطمینان ۹۹٪ همبستگی معناداری بین دو متغیر فوق وجود دارد. همچنین نتایج نشان می‌دهد که بین دو متغیر رابطه‌ای مستقیم وجود دارد یعنی هر چه تجربه‌ی خشونت زنان در دوران کودکی در خانواده‌ی پدری بیشتر بوده میزان خشونت علیه آنان نیز بیشتر است.

فرضیه‌ی ۲: تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی توسط مرد اثر مثبت بر میزان خشونت خانگی دارد.

جدول ۴: ضریب همبستگی بین متغیر تجربه‌ی خشونت همسر پاسخگو در دوران کودکی و

خشونت علیه زنان

آزمون آماری	خشونت روانی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی	خشونت کل
ضریب همبستگی	۰/۲۷۱	۰/۱۲۶	۰/۲۳۷	۰/۱۷۸	۰/۲۹۶
سطح معنی‌داری	۰/۰۰۰	۰/۰۷۴	۰/۰۰۱	۰/۰۱۲	۰/۰۰۰
تعداد نمونه	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰

یافته‌های جدول میزان ضریب همبستگی بین متغیر «تجربه‌ی خشونت مردان در دوران کودکی» با «شاخص و ابعاد خشونت در خانواده» را نشان می‌دهد، نتایج حاکی از آن است که همبستگی مستقیم و معنی‌داری بین تجربه‌ی خشونت مردان در خانواده‌ی پدری و خشونت روانی (۰/۰۰۰)، خشونت جنسی (۰/۰۰۱)، خشونت اقتصادی (۰/۰۱۲) و خشونت کل (۰/۰۰۰) وجود دارد. اما بین تجربه‌ی خشونت مردان در خانواده‌ی پدری با خشونت فیزیکی رابطه‌ی معنی‌داری وجود نداشته است. بنابراین چون خشونت کل (۰/۰۰۰) می‌باشد می‌توان گفت با اطمینان ۹۹٪ همبستگی معنادار و مستقیمی بین دو متغیر فوق وجود دارد. یعنی هر چه تجربه‌ی خشونت مردان در دوران کودکی در خانواده‌ی پدری بیشتر بوده میزان خشونت آنان در خانواده نسبت به زنانشان بیشتر است.

نتیجه‌گیری

این تحقیق از نوع پیمایشی و جامعه‌ی آماری این پژوهش شامل کلیه‌ی زنان متأهل ساکن در شهر پاره بوده که حداقل یک سال از ازدواج آنها گذشته باشد که تعداد افراد جامعه‌ی مورد مطالعه، ۶۴۰۰ نفر بودند و ۲۰۰ نفر به‌عنوان حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران انتخاب شدند؛ و با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی چند مرحله‌ای به تکمیل پرسشنامه به صورت مصاحبه از افراد نمونه و جمع‌آوری داده اقدام شد. با توجه به یافته‌های توصیفی میانگین سنی پاسخگویان ۳۷ سال بود که ۸۴/۵٪ از آنها خانه‌دار و ۱۵/۵٪ از پاسخگویان شاغل بودند. همچنین میانگین سنی همسران پاسخگویان ۴۳/۳۸ سال بود که ۳۷/۵٪ آنها شغل دولتی و ۶۲/۵٪ آنها شغل غیر دولتی داشتند. در مطالعه‌ی حاضر، ۴ نوع خشونت علیه زنان بررسی شده است: خشونت فیزیکی، خشونت روانی، خشونت اقتصادی و خشونت جنسی. بر اساس یافته‌های توصیفی میانگین خشونت خانگی علیه زنان در میان پاسخگویان ۳۳/۰۵٪ بود. در بین ابعاد خشونت نیز، خشونت روانی با میانگین ۲۱/۲۶ بیشترین و خشونت اقتصادی با میانگین ۲/۵۲ کمترین میزان خشونت را

به خود اختصاص دادند. بر اساس یافته‌های استنباطی متغیر تجربه‌ی خشونت زن در دوران کودکی با خشونت خانگی علیه زنان همبستگی مثبت و رابطه‌ی معناداری داشت؛ یعنی هر چه تجربه و مشاهده‌ی خشونت زنان در دوران کودکی در خانواده‌ی پدری بیشتر بوده میزان خشونت علیه آنان نیز بیشتر است. از طرفی دیگر بر اساس یافته‌های تحقیق در بین ابعاد خشونت، خشونت روانی و خشونت جنسی رابطه‌ی معناداری با تجربه و مشاهده‌ی خشونت در دوران کودکی داشتند ولی خشونت اقتصادی و فیزیکی از رابطه‌ی معناداری با تجربه خشونت در دوران کودکی برخوردار نبودند؛ یافته‌های تحقیق شربتیان و طوافی (۱۳۹۴)، سیاهپوش و همکاران (۱۳۸۹) و تحقیق کلمندی (۲۰۱۴)، نیز با یافته‌های تحقیق حاضر مطابقت دارد. به طوری که در این تحقیقات مانند تحقیق حاضر به رابطه‌ی معناداری بین تجربه و مشاهده‌ی خشونت در خانواده‌ی مبدأ با خشونت علیه زنان اشاره شده است. همچنین نتایج دیگر تحقیق حاکی از آن است که همبستگی معنادار و مستقیمی بین تجربه‌ی خشونت مردان در خانواده و خشونت علیه زنان وجود دارد. یعنی هر چه مرد در دوران کودکی بیشتر شاهد خشونت والدین نسبت به همدیگر و یا خشونت آنها نسبت به خود باشد در بزرگسالی نیز علیه همسر خود این خشونت‌ها را تکرار خواهد کرد. از این رو خانواده‌هایی که در آنها والدین به طور مکرر و جلو دید کودکان دست به پرخاشگری و خشونت می‌زنند فرزندان در آینده به احتمال زیاد این حرکات آنها را بر سر همسر و فرزندان خود تکرار خواهند کرد. از طرفی دیگر بر اساس یافته‌های تحقیق در بین ابعاد خشونت، خشونت روانی، خشونت جنسی و خشونت اقتصادی رابطه‌ی معناداری با تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی دارد ولی خشونت فیزیکی از رابطه‌ی معناداری با تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی برخوردار نبود. نتیجه‌ی پژوهش با نتایج پژوهش، حضوری (۱۳۸۵)، غضنفری (۱۳۸۹)، زارع شاه‌آبادی و ندرپور (۱۳۹۳)، ناود و پرسون^۱ (۲۰۰۸)، همسو بود مبنی بر اینکه تجربه‌ی خشونت مرد در دوران کودکی رابطه‌ی معناداری با خشونت خانگی علیه زنان دارد و این متغیر به‌عنوان عاملی مهم در خشونت خانگی علیه زنان نقش اساسی دارد.

در کل می‌توان گفت که یافته‌های پژوهش طبق نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، جامعه‌پذیری جنسیتی و نظریه‌ی انتقال نسل‌ها، حاکی از آن است که یادگیری خشونت از طریق تجربه‌ی خشونت والدین و مشاهده‌ی خشونت زوجین در خانواده انجام می‌گیرد؛ و در زمان‌های بعدی توسط شخص تکرار شده، بنابراین از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.

^۱ Naved & Persson

بدین طریق گردش خشونت همیشه وجود دارد؛ همچنین می‌توان گفت اولین مرحله مربوط به تجربیات دوران کودکی است که فرد شاهد خشونت می‌باشد یا خود قربانی خشونت است. بر این اساس افرادی که در کودکی شاهد خشونت بوده و یا شخصاً آن را تجربه کرده‌اند تمایل بیشتری به توسل به خشونت دارند. از آنجا که پیشگیری در هر زمینه، بهترین راه درمان به شمار می‌رود، لذا در این راستا اتخاذ پاره‌ای از تدابیر می‌توانند بسیار مؤثر باشند. به‌عنوان مثال، در زمینه‌ی آموزشی و فرهنگی می‌توان با افزایش حساسیت‌ها و آگاهی‌های لازم در مورد خشونت خانوادگی نسبت به زنان و نیز تغییر نگرش مردان نسبت به زنان، توانمندسازی مردان در کنترل خشم خود جلو فرزندان و اطلاع‌رسانی مؤثر به زنان در خصوص حقوق آنها، سعی در کاهش این پدیده کرد. همچنین با توجه به اینکه ریشه‌ی خشونت‌های اعمال شده نسبت به زنان در پژوهش فوق، رفتارهای خشونت‌بار والدین افراد بوده لذا توصیه می‌شود والدین از طریق مشاوره‌های قبل از ازدواج آموزش داده شوند تا از خشونت خود در جلو دید کودکان خودداری کنند تا شاهد کاهش خشونت علیه زنان باشیم.

فهرست منابع:

- احمدی، محبوبه؛ رهنوردی، منا؛ کیانی، مهرزاد و اسماپور، حسین‌قلی (۱۳۹۲). "بررسی ارتباط خشونت‌های خانگی و افکار خودکشی در زنان مراجعه‌کننده به مراکز بهداشتی - درمانی و دادگاه‌های خانواده‌ی شهرستان رشت"، مجله‌ی پزشکی قانونی ایران، دوره‌ی ۲۰، شماره‌ی ۴.
- ابوت، پملا و والاس، کلر (۱۳۹۱). درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، ترجمه‌ی مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران، دنیای مادر.
- اعزاز، شهلا (۱۳۸۳). خشونت خانوادگی (زنان کتک‌خورده)، مجموعه مقالات آسیب‌های اجتماعی ایران، نشر آگه، تهران.
- اعزاز، شهلا (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- باندورا، آلبرت (۱۳۷۲). نظریه‌های یادگیری، ترجمه‌ی فرهاد ماهر، شیراز، نشر راهگشا.
- بستان، حسین (۱۳۸۲). "کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم"، مجموعه مقالات حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره‌ی ۳۵.
- پورنقاش تهرانی، سعید؛ افتخاری، مریم و غلامعلی لواسانی، مسعود (۱۳۹۵). "نقش تجربه‌ی خشونت خانگی در پیش‌بینی افسردگی، اضطراب و استرس مردان خشونت‌گرا"، مجله‌ی پزشکی قانونی ایران، دوره‌ی ۲۲، شماره‌ی ۲.
- توسلی، افسانه و منیری‌فر، سارا (۱۳۸۸). "جامعه‌شناختی تأثیر پایگاه اقتصادی - اجتماعی بر خشونت‌دیدگی زنان در جریان زندگی زناشویی (مطالعه‌ی موردی: کارمندان و کارکنان دانشگاه آزاد شهر تهران)"، فصلنامه‌ی خانواده‌پژوهی، ۵ (۴)، بازیابی از <http://fa.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?id=116818>
- حضور، کلثوم (۱۳۸۵). "بررسی وضعیت زنان خشونت‌دیده قبل و بعد از شکایت در کلانتری"، فصلنامه‌ی مطالعات امنیت اجتماعی، شماره‌ی ۳، بازیابی از http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/29313890305.pdf
- درخشان‌پور، فیروزه؛ محبوبی، حمیدرضا و کشاورزی، ساحل (۱۳۹۳). "شیوع خشونت خانگی علیه زنان در بندرعباس"، مجله‌ی علمی دانشگاه علوم پزشکی گرگان، ۱۶ (۱)، بازیابی از <http://fa.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?id=213969>
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۷۸). "چرا مردان علیه زنان به اعمال خشونت ترغیب می‌شوند؟" نشریه‌ی زنان، شماره‌ی ۵۶.
- راس، آلن (۱۳۸۶). روانشناسی شخصیت، ترجمه‌ی سیاوش جمال‌فر، تهران، نشر مرکز.

- رضایوش، داریوش (۱۳۹۵). "بررسی زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر گرایش به خشونت کلامی در بین دانش‌آموزان دبیرستانی شهر بوشهر"، فصلنامه‌ی توسعه‌ی اجتماعی (توسعه‌ی انسانی سابق)، دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۲.
- زارع شاه‌آبادی، اکبر و ندرپور، یاسر (۱۳۹۳). "رابطه‌ی بین تجربه‌ی خشونت در دوران کودکی و خشونت علیه زنان در شهر کوه‌دشت"، فصلنامه‌ی مطالعات اجتماعی - روانشناختی زنان، سال ۱۲، شماره‌ی ۴.
- ساعتچی، محمود (۱۳۷۷). نظریه‌پردازان و نظریه‌ها در روانشناسی، تهران، سخن.
- ارجمند سیاهپوش، اسحق و عجم دشتی‌نژاد، فریال (۱۳۸۹). "بررسی عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهر اهواز"، جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، ۱(۳).
- شربتیان، محمدحسن و طوافی، پویا (۱۳۹۴). "تحلیل جامعه‌شناختی خشونت خانگی علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن"، مجله‌ی پژوهش‌های انتظامی - اجتماعی زنان و خانواده، سال سوم، شماره‌ی ۲، پیاپی ۵.
- صابریان، معصومه؛ آتش‌نفس، الهه و بهنام، بهناز (۱۳۸۳). "بررسی میزان شیوع خشونت خانگی در زنان مراجعه‌کننده به مراکز بهداشتی - درمانی شهرستان سمنان"، مجله‌ی دانشگاه علوم پزشکی سمنان، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲.
- صدیق سروستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۶). آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)، تهران، چاپ اول، نشر سمت.
- غضنفری، فیروزه (۱۳۸۹). "عوامل مؤثر بر خشونت علیه زنان در استان لرستان"، فصلنامه دانشگاه علوم پزشکی لرستان، دوره‌ی دوازدهم، شماره‌ی ۲.
- قاسمی، منا (۱۳۹۲). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان در خانواده (با تأکید بر نقش نظام اقتداری در خانواده)، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی.
- کار، مهرانگیز (۱۳۸۱). خشونت علیه زنان در ایران، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- گرت، استفانی (۱۳۸۰). "جامعه‌شناسی جنسیت"، ترجمه‌ی کتابیون بقایی، تهران، نشر دیگر.
- معینیان، نرمینه (۱۳۹۱). "تحلیلی بر خشونت علیه زنان در خانواده (با نگاهی به جامعه‌ی ترکیه)"، فصلنامه‌ی زن و مطالعات خانواده، سال ۵، شماره‌ی ۱۷.

مقصودی، سوده؛ یاری‌نصب، فاطمه و ابراهیمی، فاطمه (۱۳۹۴). "خشونت خانگی علیه زنان باردار و عوامل مؤثر بر آن (مورد مطالعه: شهر کرمان)", فصلنامه‌ی توسعه‌ی اجتماعی (توسعه‌ی انسانی سابق)، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳.

مکنیل، پاتریک (۱۳۸۶). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، آگاه.

مولوردی، شهیندخت (۱۳۷۸). "علل و ریشه‌های خشونت علیه حقوق زنان"، مجله‌ی زنان، شماره‌ی ۱۰.

نظری جیرانی، محبوبه (۱۳۷۸). همسرآزاری معضلی اجتماعی برای زنان، مجموعه مقالات زن در یافته‌های نوین پژوهشی زنان، دانشگاه الزهرا.

American Psychological Association (1996). Violence and the family: Report of the American Psychological Association Presidential Task Force on Violence and the Family. Washington, DC: American Psychological Association. Abstract Retrieved from http://www.nnflp.org/apa/APA_task_force.htm.

Atteraya, M. S., M. Gnawali, S., & Song, I. H. (2014). "Factors associated with intimate partner violence against married women in Nepal", *Journal of Interpersonal Violence*, 30 (7), 1226-1246. <http://dx.doi.org/10.1177/0886260514539845>.

Audi C. A. F, Correa A. M. S, Andrade M. D. G, Perez-Escamilla R. (2008). "Violence against pregnant women: prevalence and associated factors", *Revista de Sade Public*, (5): 877-885.

Baldry, A. C., Pacilli, M. G., & Pagliaro, S. (2015). "She's not a person, She's just a woman! Infra-Humanization and intimate partner violence", *Journal of Interpersonal Violence*, 30 (9), 1567-1582. <http://dx.doi.org/10.1177/0886260514540801>.

Bandura, A. (1971). *Social learning theory*, Morristown, N.J: General Learning Press. Retrieved from http://www.esludwig.com/uploads/2/6/1/0/26105457/bandura_sociallearningtheory.pdf.

Devries K, Watts CH, Yoshihama M, Kiss L, Blima Schraiber L, Deyessa N. & et al. (2011). "Violence against women is strongly associated with suicide attempts: Evidence from the WHO multi-country study on women's health and domestic violence against wome", *Social Science & Medicine*; (73): 79-86.

Etienne G, Kruy Linda L, Dahlberg J, et al. (2002). World report on violence and health. WHO, Geneva.

Gelles, R. J. (1999). "Family violence", *Annual Review of Sociology*, (11), 347-367. <http://psycnet.apa.org/doi/10.1146/annurev.so.11.080185.002023>.

Good, W. J. (1971). "Force and violence in the family, *Journal of Marriage and Family*, 33 (4), 624-636. <http://dx.doi.org/10.2307/349435>.

Hoffman, K. L., Demo, D. H., & Edwards, J. N. (1994). "Physical wife abuse in a non-Western society: an integrated theoretical approach", *Journal of Marriage and the Family*, 56 (1), 131-146. <http://dx.doi.org/10.2307/352709>.

Junson B., Junson C. (2000). The domestic violence: In: Murry J, Apgar B, editors. *Women's health care handbook*. 2 nd ed. 2000, PP. 92-101.

Kelmendi, K. (2014). "Domestic violence against women in Kosovo: A qualitative study of women's experiences", *Journal of Interpersonal Violence*, 30 (4), 680-702. <http://dx.doi.org/10.1177/0886260514535255>.

Kim, J., Park, S., & Emery, C. R. (2009). "The incidence and impact of family violence on mental health among South Korean women: Results of a national survey", *Journal of Family Violence*, 24 (3), 193-202. <http://dx.doi.org/10.1007/s10896-008-9220-5>.

Krause, K. H., Gordon-Roberts, R., VanderEnde, K., Schuler, S. R., & Yount, K. M. (2015). "Why do women justify violence against wives more often than do men in Vietnam?", *Journal of Interpersonal Violence*, <http://dx.doi.org/10.1177/0886260515584343>.

Murrell Amy R, Christoff Karen A, Henning Kris R. (2007). "Characteristics of domestic violence offenders: Association with childhood Exposure to violence", *Journal of family violence*, 22:523-532.

Naved, T. & Persson, A. (2008). "Factors associated with physical spousal abused of women dering pregnancy in Bangladesh", *International family planning perspectives*, Vol. 34 No. 2.71-78.

Ramos, B. M., & Carlson, B. E. (2004). "Lifetime abuse and mental health distress among English-speaking Latinas. *Affilia*", 19 (3), 239-256. <http://dx.doi.org/10.1177/0886109904265790>.

Reid, Sue T. (2000). *Crime and Criminology, U.S.A.*: McGraw-Hill.

Ross, A. (1994). *Personality psychology, translation Siavash Jmalfr, Tehran, markaz. pp:275.*

Soyaslan, D. (2003). *Kriminoloji, yetkin yayınları, Ankara.*

VanderEnde, K. E., Sibley, L. M., Cheong, Y. F., Naved, R. T., & Yount, K. M. (2015). "Community economic status and intimate partner violence against women in Bangladesh compositional or contextual effects?" *Violence Against Women*, 21 (6), 679-699. <http://doi.org/10.1177/1077801215576938>.

Vatandas, C. (2003). *Aile ve siddet (Turkiye`de Esler Arası siddet)*, Afyon kocatepe üniversitesi yayını, Ankara.

Zavala, E. (2007). *Nonphysical intimate partner violence emotional abuse and controlling behavior against women (Master dissertation)*. Kansas State University, Manhattan, Kansas. Retrieved from <http://krex.k-state.edu/dspace/bitstream/handle/2097/440/EgbertZavala2007.pdf?sequence=1&isAllowed=y>.